

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال هفتم، شماره بیست و هفتم، پاییز ۱۳۹۴، ص ۵۸-۲۷

آموزه های ادب تعلیمی در پریشان حکیم قآنی

دکتر عبدالعلی اویسی* - حسین صادقی**

چکیده

یکی از سخن سرایان و نویسندگان بزرگ در قرن سیزدهم هجری حکیم میرزا حبیب شیرازی متخلص به قآنی است. وی در کنار شاعری به نویسندگی نیز پرداخته است و کتاب پریشان خود را برای تعلیم مفاهیم تربیتی، اخلاقی و پند و اندرز نوشته است. اگر از دریچه ادبیات تعلیمی به کتاب پریشان بنگریم، به گنجینه ای سرشار از معرفت شناسی عرفانی و مواعظ و نکات تربیتی و اخلاقی ارزشمند بر می خوریم، به گونه ای که هر کدام از این مفاهیم و آموزه های تعلیمی می تواند سرمشقی برای زندگی علمی و عملی جامعه انسانی قرار گیرد. پژوهش حاضر با روش تحلیلی - توصیفی به بررسی آموزه های تعلیمی کتاب پریشان پرداخته است و ساخت معنایی دوگانه حکایت ها و پندها را بررسی نموده است. صفات تربیتی و اخلاقی خوب و بد نشان می دهد آموزه های تعلیمی حکیم قآنی چه بوده اند و چه بسامدی داشته اند و چه صفات

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان oveisi@lihu.usb.ac.ir

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان h_sadeghi@pgs.usb.ac.ir

تاریخ پذیرش ۹۴/۵/۱۴

تاریخ وصول ۹۴/۱/۲۳

تربیتی و اخلاقی نزد وی نیکو و چه صفاتی نزد وی مذموم و نکوهیده شمرده شده اند. از خلال همین صفات نیز می توان دریچه ای به دنیای انسان های عصر حکیم قآنی باز کرد و جامعه آن دوران را به خوبی تماشا نمود.

واژه های کلیدی

ادب تعلیمی، حکیم قآنی، پریشان، تربیت و اخلاق

۱. مقدمه

شناخت درست و اشراف نسبی نسبت به آثار ماندگار ادبی و هنری آرزوی هر پژوهشگر است. این شناخت سبب می شود آثار ممتاز در خوانش دوباره منتقدین بازآفرینی شود و ارزش زیبایی شناسی و معنای تعلیمی آن ها جلوه ای تازه بیابد؛ کشف این قلمرو وسیع، نیازمند تحقیقات علمی درست است. «اثر ادبی تعلیمی، اثری است که دانشی (چه عملی و چه نظری) را برای خواننده تشریح کند یا مسائل اخلاقی، مذهبی، فلسفی را به شکل ادبی عرضه دارد» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۶۹). ادبیات تعلیمی آموزه های تربیتی را به صورت ادبی، ذوقی و تخیلی و به شکل حکایت و داستان بیان می کند تا سخن جاذبه و تأثیر بیشتری داشته باشد. به طور کلی درباره ادبیات تعلیمی می توان گفت: «نوشته هایی که هدفشان، آموزش چیزی به خواننده یا مخاطب باشد. بنابراین تعریف، تمامی نوشته های دینی، اخلاقی، حکمی، انتقادی، اجتماعی، سیاسی، علمی، پندنامه و حتی متونی که به آموزش شاخه ای از علوم و فنون یا مهارت ها می پردازند، ادبیات تعلیمی هستند» (انوشه، ۱۳۸۱: ۲/ ۴۴). در ادب فارسی آثار تعلیمی برجسته به شکل شعر و نثر به صورت فراوان و چشمگیر وجود دارد. سابقه این گونه آثار، به اندرزنامه ها و آثار تعلیمی ایران قبل از اسلام باز می گردد. «اندرزنامه ها که بخش مهمی از ادبیات فارسی میانه را تشکیل می دهد پیشینه و اهمیت ادبیات اندرزی

را در ایران که موضوع آنها اخلاق، پند و اندرز و امثال و حکم است، نشان می دهد» (باقری، ۱۳۸۲: ۱۰۱). خانلری عقیده دارد نوشته های متعددی از زبان فارسی در دوره میانه باقی مانده است که «موضوع آنها اخلاق و پند و اندرز و امثال و حکم است» (ناتل خانلری، ۱۳۹۲: ۲۲۳/۱).

پژوهش حاضر با روش تحلیلی - توصیفی به معرفی حکیم قآنی و کتاب پریشان وی که اثری ادبی و تعلیمی است می پردازد و ساخت معنایی دوگانه حکایت ها و پندها را بررسی می کند و در نهایت به تبیین آموزه های تعلیمی، تربیتی و اندرزی پریشان می پردازد. اگر چه اغلب پژوهشگران به صورت پراکنده و کلی به موضوع کتاب پریشان پرداخته اند اما در این باره پژوهش کاملی انجام نشده است.

۲. حکیم قآنی

یکی از شاعران و نویسندگان بزرگ قرن سیزدهم هجری میرزا حبیب الله شیرازی متخلص به قآنی است. وی «در روز ۲۹ شعبان از سال ۱۲۲۳ هجری در شیراز، در میان خانواده اهل شعر و ادب قدم به عرصه هستی گذاشت» (قآنی، ۱۳۸۷: پنج). پدر قآنی، میرزا محمد علی گلشن، از شعرای نامی دوره زندیه متوفی به سال ۱۲۳۳ هجری است. قآنی در طی زندگی کوتاه چهل و هفت و هشت ساله خود آوازه ای بس عظیم پیدا کرد به طوری که در دوران حیاتش شهرتش از مرزهای ایران نیز گذشت و در هندوستان و سایر کشورهای فارسی زبان هوادارانی یافت» (همان: هفت و هشت). قآنی اواخر سلطنت فتحعلی شاه و تمام مدت سلطنت محمد شاه و شش سال اول سلطنت ناصر الدین شاه را در دوران شاعری خود درک کرد و آنان را در ضمن اغلب قصائد غرای خویش ستود و پیوسته مقدم شعرای دربار و مورد احترام و اعتبار سه شهریار ادب پرور قاجار بود. او نخستین شاعر فارسی زبان است که به زبان فرانسه آشنایی کامل یافت و آن

زبان را به قدر کافی می دانست. (قآنی، ۱۳۸۷: دوازده). وی «در چهارشنبه پنجم شعبان ۱۲۷۰ هـ ق در تهران در گذشته است» (همان، ۱۳۳۸: ب-ج).

۳. پریشان حکیم قآنی

کتاب پریشان که در آن «لحن نویسنده حاکی از هدف تعلیمی اثر است» (رستگار فسایی، ۱۳۹۰: ۵۵۱)، شامل مقدمه ای در معرفت الهی و عرفان و خداشناسی است؛ این کتاب صد و بیست و یک حکایت کوتاه و بلند دارد و در خاتمه، در نصیحت ابنای ملوک نود و هفت پند را شامل می شود. در تمام حکایت ها به شیوه گلستان نثر با نظم آمیخته و همراه است. قآنی می نویسد: «به حکم المأمور معذور، جد و هزلی چند در هم آمیختم و برخی نظم و نثر به هم آمیختم و آن جمع را به مناسبت حال خود پریشان نام نهادم» (قآنی، ۱۳۳۸: ۱۵). قآنی به جنبه تعلیمی و تربیتی پریشان دو بار اشاره نموده است:

مگو چو کار جهان درهم است و آشفته	درین کتاب پریشان نگر به خاطر جمع
چو روح در دل و دانش به مغز بنهفته	هزار گنج نصیحت درون هر حرفش
از این که بر سر هر گنج ازدها خفته	ولی خبر نبود بوالفضول نادان را

(همان: ۱۷)

و باز در جایی دیگر گفته است:

تا که در هر قصه یابد از نصیحت حصه ای	هم مگر قآنیسا صاحبلی پیدا شود
--------------------------------------	-------------------------------

(همان: ۱۱۷)

«کتاب پریشان نثری روان و شیرین و آمیخته با نظمی شیوا و دلنشین دارد که به نام محمد شاه قاجار و به تاریخ بیستم ماه رجب سال ۱۲۵۲ هـ ق در تهران تألیف شده است و در انشای آن از سبک گلستان پیروی شده است» (همان: ج). در مقدمه کتاب

پریشان به نقل از اسماعیل اشرف، در باب وجه نامگذاری کتاب پریشان آمده است: «وجه نامگذاری کتاب را چنین استنباط کردم که چون شیخ اجل در دیباچه گلستان می فرماید دفتر از گفته های پریشان بشویم و من بعد پریشان نگویم، قآنی را چنین به خاطر گذشته که پریشان های ناگفته سعدی را بگوید و به سهم خویش گلی از این باغ ببوید» (قآنی، ۱۳۳۸: د). همچنین شاید بتوان گفت وجه تسمیه کتاب پریشان می تواند ریشه در اوضاع نابسامان و پریشان عصر قآنی داشته باشد؛ چرا که کتاب پریشان و آموزه های آن همچون آینه ای است که می توان پریشانی های عصر حکیم را در آن به خوبی تماشا نمود.

در باب سبک تألیف حکایات پریشان قآنی ملک الشعرا ی بهار می نویسد: «پریشان را به اقتضای گلستان سعدی خوب نوشته است» (بهار، ۱۳۵۵: ۳/۳۳۳). سیروس شمیسا نیز نثر قآنی را درست و کتاب او را بر روی هم خوب می داند (شمیسا، ۱۳۸۲: ۲۳۹). غلامحسین یوسفی نیز می گوید: «کتاب پریشان که قآنی آن را به سبک گلستان سعدی نوشته - با آن که درخور انتقاد است - باز حاکی از مهارت وی در ادای معانی و تسلط بر کلمات است» (یوسفی، ۱۳۶۷: ۳۳۱). آراین پور عقیده دارد: «لحن عمومی کتاب تعلیماتی است و قصد مؤلف آن بوده که از همه حکایات ها نتایج اخلاقی بگیرد» (آراین پور، ۱۳۵۱: ۱۰۱/۱). در بعضی از حکایات پریشان، زبان قآنی به هزل گرایش پیدا می کند و این امر ناشی از نکوهش امور ناپسند نزد وی است. او اوصاف رذیله انسانی را بسیار نکوهش می کند چنان که خود در پریشان به این نکته اشاره کرده است:

بوالفضولا مگو که قآنی	نام ارذال سخت زشت برد
زشت روی است کو به نیکویی	نام اوباش بدسرشت برد
جز به زشتی شنیده ای که رسول	نام بتخانه و کنشت برد
نام زشتان تو نیز زشت ببر	تا خدایت سوی بهشت برد

(قآنی، ۱۳۳۸: ۱۲۱)

قآنی برای تفهیم کلام خود و تأثیرگذاری بیشتر آموزه های اخلاقی و تربیتی از شیوه حکایت گویی سود جسته است و بی پرده و شجاعانه آموزه های تربیتی خود را بیان نموده است. حکایت پردازی قآنی نشان دهنده توانایی او در سخن سرایی و نویسندگی است. از آنجا که وی شاعری مقتدر است حکایت های منشور را با نظم آمیخته است و در مواردی نیز حکایت کاملاً منظوم است، اغلب نتایج اخلاقی حکایت در ابیات پایانی بیان شده است. قآنی نکات و آموزه های تعلیمی خود را در وجود اشخاص حکایت ها می گنجاند و به طور غیر مستقیم به موعظه و نصیحت می پردازد تا از این راه تأثیر بلاغی کلام خود را دوچندان کند و نتیجه و قضاوت و تأمل را در این باره به خواننده وا می گذارد.

۴. ساخت معنایی دوگانه حکایت های قآنی

یکی از ویژگی های ارزشمند آثار تعلیمی از جمله پریشان حکیم قآنی، بیان تعلیمات اخلاقی و تربیتی به صورت غیر مستقیم است. قآنی با این شیوه تأثیر کلام خود را بیشتر کرده است. اکثر حکایات پریشان معانی ثانویه دارند. وقتی حکیم قآنی صفات رذیله مثل طمع و جهل و لذات نفسانی و خشم و... را در جملات خبری مذمت می کند در واقع رویه دیگر را که قناعت و دانایی و پاکی و مهربانی است، تحسین می کند و می آموزد؛ به عبارت دیگر، معانی ثانویه این جملات، امر و تشویق و ترغیب یا نفی و نهی و بازدارندگی است. نکته قابل ذکر این است که از خلال این حکایت ها می توان اوضاع اجتماعی عصر قاجار را به خوبی مشاهده نمود. پریشان کتاب عبرت و پند و اخلاق است و قآنی در بیان حکایات و پند ابنای ملوک، هدفی تعلیمی و تربیتی به شیوه جد و هزل داشته است. معنای دوگانه حکایت ها و پندها از نگاه ادب تعلیمی از اهمیت بسزایی برخوردار است که برای وضوح نمونه ای ذکر می شود.

قآنی در حکایت ذیل، ریاکاری برخی فقیهان و مفتی نمایان باده خوارِ عصر خود را مذمت می کند. مذمت قآنی با جمله خبری بیان شده اما در معنای ثانویه، به صورت انشایی و با هدف نهی و بازدارندگی است و به داشتن عقلانیت تشویق نموده است.

«یکی گفت فلان فقیه دوش از خوردن باده بیهوش افتاده بود. صاحب‌دلی این سخن بشنید، گفت اگر هوش داشتی می نخوردی.

ای برادر مگو که مفتی شهر رفتش از باده عقل و هوش از دست
خود چو می را حرام می داند نخورد تا که عقل و هوشش هست»
(قآنی، ۱۳۳۸: ۳۸)

۵. آموزه های تعلیمی پریشان

پریشان قآنی به دلیل توجه شایان نویسنده به مسائل اجتماعی، سیاست، فرهنگ و نکات تعلیمی و اخلاقی و همچنین شیوه حکایت پردازی تعلیمی دارای اهمیت بسزایی است. این کتاب جزو نثرهای تعلیمی خوب در ادب فارسی است. «نثر تعلیمی عبارت است از نثر راست، آموزنده و هدفدار که شامل معارف اسلامی و انسانی از قبیل فلسفه، علوم، نقد، اخلاق و تربیت و... می باشد» (رستگار فسایی، ۱۳۹۰: ۲۷۳). نویسنده در نثر تعلیمی از تمام امکانات زبانی و شگردهای ادبی و سخنان گذشتگان، سود می جوید تا مفاهیم و آموزه های خود را به صورت موثر و بلیغ تعلیم نماید. آموزه های تعلیمی پریشان ریشه در فرهنگ تلفیقی و ارزشمند ایرانی - اسلامی به ویژه فرهنگ قرآن و سخنان بزرگان دین مبین اسلام دارد. اغلب آموزه های پریشان قبل از قآنی گفته شده است. نگارندگان با آوردن نمونه های عینی و شواهد مختلف از ادب فارسی به بررسی این نکته ذیل عناوین فرعی آموزه های پریشان خواهند پرداخت. آموزه های تعلیمی کتاب پریشان را در دو بخش می توان بررسی نمود:

۱. تعلیم صفات نیکو و پسندیده.

۲. مذمت صفات زشت و ناپسند.

۵-۱. تعلیم صفات نیکو و پسندیده

۵-۱-۱. معرفت شناسی عرفانی

مقدمه ارزشمند کتاب پریشان حاوی مطالب عالی عرفانی با رنگ فلسفی و تربیتی در باب شناخت خداوند است. آنچه از مقدمه کتاب و بیست و یک حکایت در موضوع شناخت حق و عرفان می توان فهمید، این است که حکیم قاننی مشربی عارفانه داشته است و بینش بلند عارفانه را می پسندیده است و در مقابل از زهد ریایی و عبادت قشری و ظاهری دوری می جسته است. حکیم در مقدمه پریشان، مفاهیم عرفانی از قبیل فنا و بقای عارفانه، عشق پاک الهی، در بلا بودن دوستان حق و در نعمت به سر بردن دشمنان حق، فلسفه خلقت، مذمت ناسپاسی حق، فلسفه بلا و رنج، محبت و توحید حق، حیرت در کار خدا، ضرورت خاموشی و سکوت و مراقبه عارفانه، درد و رنج محبت آور، ضرورت فنا و نفس کشی و شناخت خداوند را بیان نموده است. معرفت شناسی عرفانی «عبارت است از طریقه مخصوصی آمیخته از فلسفه و مذهب که به عقیده پیروان آن، راه وصول به حق منحصر بدان است و این وصول به کمال و حق، متوقف است بر سیر و تفکر و مشاهداتی که منتهی به وجد و حال و ذوق می شود و در نتیجه به نحو اسرارآمیزی انسان را به خدا متصل می سازد» (رزمجو، ۱۳۶۴: ۱/۲۹۳).

قاننی نیز همچون عارفان، خواهان خراب کردن خانه جسم و رهایی از قید آن است؛ چون این خانه خراب شود، آفتاب معرفت بر او بیشتر می تابد: «آفتاب عنایتش در هر کجا نقش نیستی بیند نور بخشد و هر کجا آثار هستی یابد کمتر درخشد» (قاننی، ۱۳۳۸: ۳).

وی سپس با بیان تمثیل بیشتر تابیدن آفتاب بر بنای خراب نتیجه می گیرد که اگر انسان رو به عالم خرابی آورد بیشتر مشمول عنایت حق می شود:

«هیچ دیدستی که بر جای خراب
 پس بهر جایی که ویرانتر بود
 در بیابان چون در و دیوار نیست
 کلبه درویش چون باشد خراب
 چون بود آباد کاخ مهتران
 بیشتر از معموره تا بد آفتاب
 چشمه خورشید تابان تر بود
 لاجرم در وی به جز انوار نیست
 پر بود از نور ماه و آفتاب
 آفتاب و ماه کم تا بد در آن
 دوستان را بلا فرستد تا در بر خویش خواند و دشمنان را نوا دهد تا از در خویش
 راند» (قآنی، ۱۳۳۸: ۴-۳).

مهمترین موضوعات مقدمه پریشان عبارتند از: معرفت و شناخت خداوند، فنا و کشتن نفس، درد معرفت داشتن، خوف و خشوع در برابر حق، دیوانگان و عقلای مجانین، تقابل عارف و زاهد، لزوم داشتن بصیرت، تورع، عشق الهی، تقابل عقل و عشق، شناخت دنیا و آخرت و قرب و وصال، تصفیه و صفای قلب و گمنامی. بسامد موضوع فنا و کشتن نفس نسبت به موضوع های دیگر بالاست. نزد عرفا تنها راه شناخت خداوند فنای عارفانه و شکستن نفس و ویران نمودن سدّ بزرگ خودبینی است. چنان که مولانا ذیل حکایت مارگیر، نفس را ازدهایی خطرناک توصیف می کند و بر ضرورت مبارزه با نفس و کشتن آن بسیار تأکید می کند:

«نفس ازدهاست او کی مرده است
 کرمک ست آن ازدها از دست فقر
 ازدها را دار در برف فراق
 تا فسرده می بود آن ازدهات
 مات کن او را و ایمن شو ز مات
 کان تف خورشید شهوت بر زند
 می کشانش در جهاد و در قتال
 از غم بی آلتی افسرده است
 پشه ای گردد ز جاه و مال صقر
 هین مکش او را به خورشید عراق
 لقمه اویسی چو او یابد نجات
 رحم کم کن نیست او ز اهل صلوات
 آن خفاش مرده ریگت پر زند
 مردوار الله یجزیک الوصال»
 (مولوی، ۱۳۷۱: ۳/۳۷۹)

قائنی با آگاهی از چنین پشتوانه فرهنگی، بر ضرورت فنا و از خود گذشتن تأکید می‌کند. در حکایت ذیل که تقابل واعظ و صاحب‌دل در آن مطرح است، «فنا» پسندیده توصیف شده است و «ترس از مرگ» نکوهیده شده است:

«واعظی از سكرات موت سخن می‌گفت. جاهلی به گریه درآمد. صاحب‌دلی بخندید. جاهل برقی شد و به خرمن وی درافتاد که مگر از آتش دوزخ نترسی که بر مرگ تمسخر کنی؟ گفت بر مرگ نه، بر تو تمسخر کنم که مرگ را مکروه شماری.

گر بداند لذت جان باختن در راه عشق هیچ عاقل زنده نگذارد به عالم خویش را
عشق داند تا چه آسایش بود در ترک جان ذوق این معنی نباشد عقل دور اندیش را»

(قائنی، ۱۳۳۸: ۱۱۰-۱۰۹).

۵-۱-۲. قناعت و درویشی

پنج حکایت از صد و بیست و یک حکایت پریشان درباره قناعت و درویشی است. قناعت و درویشی در فرهنگ قبل از اسلام و در اندرنامه‌ها جایگاه ویژه‌ای داشته است و برای بهداشت تن و روان مورد توجه بوده است و از آن به عنوان سلاحی کارآمد در جنگ با اهریمنان و دیوان (دیو آز) یاد شده است. یوسف بن علی، مؤلف کتاب خردنامه، می‌گوید: «هر بنده‌ای که قانع باشد از جمله آزادان است و هر آزادی که او حریص باشد، از جمله بندگان است» (یوسف بن علی، ۱۳۴۷: ۲۴). وی قناعت را توانگری و شمشیری بر آن می‌داند و می‌نویسد: «بزرگی گفته است: خرسند بودن به داده خدای تعالی توانگری است بی نهایت و شمشیری است بر آن که از هیچ زخمی باز نجهد» (همان: ۳۳). قناعت و درویشی در فرهنگ اسلامی به ویژه فرهنگ قرآن نیز همواره مورد تأکید و دارای اهمیت بوده است. در عرفان اسلامی نیز مقام رضا و فقر عارفانه به اهمیت قناعت و درویشی اشاره دارد. طرف مقابل قناعت، طمع ورزی و نادانی است. انسان‌های آگاه و عارف اسیر دام طمع نمی‌شوند و دنیاطلب و مال‌جو و

برخلاف عامه مردم اسیر بندِ نیاز نیستند و از کسی غیر از خداوند درخواست و سواالی ندارند:

«درویشی را پرسیدند که از دنیا چه خواهی؟ گفت: آن که هیچ نخواهم» (قآنی، ۱۳۳۸: ۱۸).

عنصرالمعالی نیز در باب فضیلت قناعت خطاب به فرزندش می گوید: «بدانچه داری قانع باش که قانعی دوم بی نیازی است» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۰۴). امیرالمومنین علی (ع) نیز قناعت را ثروتی بی پایان می داند: «قناعت مالی است که پایان نمی پذیرد» (نهج البلاغه، ۱۳۸۰: ۷۴۱). سعدی نیز با سخنی مشابه امیرالمومنین (ع) معتقد است: «توانگری به قناعت به از توانگری به بضاعت» (سعدی، ۱۳۸۴: ۱۷۵).

حکیم قآنی در حکایت ذیل، ترک نیاز از خلق و داشتن عزت نفس و حفظ کرامت انسانی و نیازمندی و قناعت به روزی مقدر و مقسوم خداوند را توصیه می نماید و از دیگر سو طمع ورزی را نکوهش می کند:

«درویشی را پرسیدند که راحت دنیا در چه دانی؟ گفت در دو چیز، اول توشه ای که از زحمت حلقم باز دارد و دوم گوشه ای که از زحمت خلقم بی نیاز آرد. گفتند: اگر در قبول یکی از این دو مختار شوی کدام یک اختیار کنی؟ گفت: قبول گوشه کنم و ترک توشه گویم زیرا که زهر مجاعتی چشیدن اولی تر است از منت جماعتی کشیدن.

در سرای خویشتن مردن ز جوع	به که سوی ناکسان کردن رجوع
آن که هر روزش رسد روزی ز غیب	عیب باشد گر شود راضی به عیب
گفت شخصی با علی مرتضی	کای ضمیرت آگه از سر قضا
گر کسی بندد ز هر سو راه خلق	از کجا روزیش جوید راه خلق
در جوابش گفت آن میر اجل	رزقش آید ز آن طرف کآید اجل»

(قآنی، ۱۳۳۸: ۶۹-۶۸)

مؤلف کتاب مقامات حمیدی نیز می گوید: «از جگر خود کباب کردن و از خون خود شراب ساختن به که از کاسه و کأس دیگران طعام و شراب ساختن» (حمیدالدین بلخی، ۱۳۸۹: ۶۵).

۵-۱-۳. عدل و احسان

حکیم قآنی در میان صد و بیست و یک حکایت تنها یک مورد را به عدل و احسان اختصاص داده است و در پنجاه نیز به عدالت ورزی و انصاف پادشاه تأکید نموده است. امیرالمومنین علی (ع) درباره تعریف عدل و احسان می فرماید: «عدل، همان انصاف، و احسان، همان بخشش است» (نهج البلاغه، ۱۳۸۰: ۶۷۹). در فرهنگ تلفیقی و بسیار ارزشمند ایرانی و اسلامی توجه شایانی به عدل و احسان شده است. خداوند در سوره مائده، آیه ۸ به عدالت امر می کند و می فرماید: «أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى». می توان گفت عدل و احسان ثمره خردمندی است. ترغیب به عدالت ورزی و احسان و بخشش در واقع نكوهش رویه دیگر آن، ظلم و امساک، است. در کتاب اندرز اوشنر دانا آمده است: «آن یک کار که برای مردم فرخ ترین چیز، دانش و دهش است» (اوشنر دانا، ۱۳۷۳: ۱۱). مؤلف کتاب خردنامه می نویسد: «افلاطون گفته است: پادشاه باید که از عدل بنگرد و سخن ستم رسیدگان بشنود تا ملک وی از انواع زوال ایمن بود و آنچه بر پادشاه واجب است رعیت را، عدل است» (یوسف بن علی، ۱۳۴۷: ۶). در جایی دیگر وی به ضرورت توأمان بودن عدل و احسان تأکید می کند و بخل و امساک را نكوهش می نماید: «هر آن پادشاهی که او عادل باشد و مال بخش نبود، ملک او بر نسق و نظام نباشد و نام او پس از وفات مندرس گردد و اگر سخاوت با عدل یار کند ذکر او جاوید بماند» (همان: ۹).

قآنی در حکایت ذیل با استفاده از طرح سؤال و جواب و گفتگوی میان پادشاه و صاحب‌دل، مخاطب خود را به عدالت و احسان ترغیب نموده است:

«پادشاهی از صاحب‌دلی سؤال کرد که از پادشاهان چه ماند؟ گفت یک چیز ولیکن به دو صفت پرسید آن کدام است؟ گفت نام که چون عدل و احسان کنند به نیکی و الا به زشتی.

اگر چه دولت کسری بسی نماند ولی به عدل و داد شدش نام در زمانه علم
هزار سال ضحاک پادشاهی کرد از او نماند به جز نام زشت در عالم»
(قآنی، ۱۳۳۸: ۱۷)

۵-۱-۴. کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن

دو حکایت به تعلیم و تبلیغ و ترغیب کم خوردن و نیز به کم گفتن و کم خفتن اختصاص داده شده است و قآنی پرخوری و پرگویی و بسیار خوابیدن را نکوهش می‌کند. در فرهنگ ایران قبل از اسلام و نیز در اسلام و عرفان اسلامی سفارش بسیار به کم خوردن و کم خفتن شده است. مؤلف مینوی خرد پرخواری و پرخوابی را مذمت کرده، به میانه روی توصیه نموده است: «بیش از حد خواب تا کارهای نیکی که باید انجام دهی، ناکرده نماند» (مینوی خرد، ۱۳۶۴: ۷). «در تندرستی میانه روی در خوراک و تن به کار داشتن بهتر است» (همان: ۱۰). عطار در تذکره الاولیاء به نقل از جنید بغدادی می‌نویسد: «ما این تصوف به قیل و قال نگرفتیم و به جنگ و کارزار به دست نیاورده ایم اما از گرسنگی و بی‌خوابی یافته ایم و دست داشتن از دنیا و بریدن از آنچه دوست داشته ایم و در چشم آراسته» (عطار، ۱۳۷۰: ۴۲۰). می‌توان گفت انسان خردمند کم سخن نیز هست؛ مؤلف خردنامه می‌نویسد: «احنف بن قیس گوید: که مردم بسیار خرد کم سخن است و هر که بسیار گوید زلت و سخط وی بسیار باشد» (خردنامه، ۱۳۴۷: ۳۲).

قآنی نیز در جواب دوستی که از او طلب نصیحت می‌کند، می‌گوید:

«گفتم کم خور تا خود نرنجی و کم گو تا دیگران نرنجند و کم خفت تا از ادراک

معانی محروم نمایی و شاید کم خوردن مایه کم خفتن و کم گفتن نیز شود چه در تقلیل طعام قدرت بر فضول کلام نماند و دماغ از غلبه بخاری که موجب مزید خواب است ایمن باشد و از فضیلت کم خوردن همین بس که شیطان بر گرسنه غالب نشود چه موسی علی نبینا و علیه السلام از شیطان لعین پرسید آن کیست که تو را بر وی ظفر نیست؟ گفت گرسنه. هم آن حضرت فرموده که دیگر به تمامت عمر سیر نخوردم» (قآنی، ۱۳۳۸: ۵۳).

و در جایی دیگر می‌گوید: «جالینوس را گفتند کدام غذا بدن را اصلاح کند؟ گفت گرسنگی. و هم او فرماید که خوردن برای زندگی است نه زندگی برای خوردن.

کم خور ای نادان و بر این نکته کم جوی اعتراض

زان که بر این نکته گفتار حکیمستم حکم

کآن که را صرف شکم شد حاصل عمر عزیز

قیمتش کمتر بود زان چیز کآید از شکم»

(همان: ۸۹)

سعدی در گلستان سخنی مشابه حکیم دارد:

«خوردن برای زیستن و ذکر کردن است تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است»

(سعدی، ۱۳۸۴: ۱۱۱)

۵-۱-۵. ملاطفت و بخشش

در دو مورد از حکایت‌ها به ملاطفت و بخشش پرداخته شده است. فرهنگ و روحیه مهربانی و بخشش مورد تأکید قرآن و بزرگان دین مبین اسلام است. خداوند در سوره آل عمران، آیه ۱۵۹ ملاطفت و بخشش حضرت محمد(ص) را رحمتی از جانب خود می‌داند و وی را به عفو و مهربانی امر می‌نماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ

فَطَا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَأَعْفُ عَنْهُمْ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ». امیر المومنین علی (ع) نیز درباره نرمخویی و مهربانی و کامیابی از آن می فرماید: «کسی که درخت شخصیت او نرم و بی عیب باشد، شاخ و برگش فراوان است» (نهج البلاغه، ۱۳۸۰: ۶۷۵).

قآنی به پشتوانه فرهنگ مهربانی و بخشش در اسلام و قرآن، مخاطب را به مهربانی و بخشش تشویق نموده است و از طرف دیگر خشم و کینه و غضب را نکوهش می کند:

«در فصل زمستان که بهار مستان است دزدی به لانه حقیری که خانه فقیری بود درآمد. چندان که جستجو کرد غیر از جبه ای که حبه ارزن نمی ارزید و فقیر از خوف جان در جوف آن چون بید از باد می لرزید، هیچ نیافت از حرص خویش و قناعت درویش زاید الوصف شرمسار شد. فقیر از آنجا که خوی درویشان و خصلت ایشان است برخاست و جبه خلقان را بر دوش وی افکند و گفت مرا معذور دار که چیزی جز این دثار لایق نثار ندارم.

چه غم از بینوایی آن کس را	که کرم باشد و درم نبود
کرم بی درم از آن بهتر	که درم باشد و کرم نبود»
	(قآنی، ۱۳۳۸: ۴۴-۴۳)

«سائلی هر چه می گرفت از غیر	بذل کردی به دیگران پی خیر
گفت با او کسی که این فن چیست؟	خود گرفتن کدام و دادن چیست؟
گفت من شمع مجلس افروزم	خویشتن بهر غیر می سوزم»
	(همان: ۱۶۰)

۵-۱-۶. ضرورت خاموشی و تسامح

یکی از حکایت ها درباره ضرورت خاموشی و تسامح است. خاموشی و تسامح و

آهستگی نمودن در برابر ابلهان پسندیده است اما، بدیهی است در برابر ظلم و ستم، محلی ندارد. می‌توان گفت مثل معروفِ جواب ابلهان خاموشی است نکته اصلی مورد بحث است. مؤلف خردنامه در این باب می‌نویسد: «لقمان حکیم گفته است از کوه سنگ کشیدن آسان تر از آن است که نادان را بر سخنی مطلع گردانیدن» (یوسف بن علی، ۱۳۴۷: ۵۶). وی در جای دیگر درباره آهستگی نمودن با دیو مردم می‌نویسد: «لقمان حکیم گوید که اگر دیو مردم یا بدکرده کار، از طریق خشم و تندی و درستی نزدیک تو آید، با آهستگی و نرمی پیش او باز شو تا فتنه نخیزد و آتش خشم فرونشیند و بستگی‌ها بگشاید و شکستگی‌ها درست گردد» (همان: ۳۱).

قائنی نیز در حکایت ذیل به ضرورت خاموشی و تسامح اشاره نموده است و مخاطب را به حلم و بردباری تشویق می‌کند:

«وقتی ابلهی برآشفست و بی‌موجیم چندان سَقَط گفت و دشنام داد که خود ملول شده به کنجی خاموش نشست.

هر وقت که خر برآورد بانگ	وز نعره او بدردت گوش
فارغ بنشین که گردد آخر	مسکین خرک از نهیق خاموش

(قائنی، ۱۳۳۸: ۱۸-۱۷)

۵-۱-۷. ضرورت طاعت در جوانی

قائنی در حکایت ذیل بر ارزش ذکر خدا و طاعت وی در جوانی تأکید می‌کند و مخاطب را به معرفت و کمال ترغیب می‌نماید:

«روزی پدر را گفت که برخیزید دوگانه بگذارید که آفتاب مقارن غروب است. پدر به رسم ظرافت فرمود: ای پسر مگر من آفتاب پرستم که ملاحظه آفتاب کنم؟ گفت ای پدر اگر حال چنین است چرا هر صبح تا آفتاب برنیاید نماز نگزارید؟

بشتاب ای پسر که به طاعت کنی قیام
زان پیش کآفتاب جوانی کند غروب

پیرانه سر مزن در طاعت که اسب پیر در عرصه و غا نبود لایق رکوب و محققان عرفا گفته اند که مرد راه طریقت آن است که در جوانی به نوعی ازاله ارکان طبیعت کند که حواس ظاهر و باطنش از شعور و احساس عاطل و باطل ماند تا مگر به عنایت سبحانی رفع سبحات ظلمانی و نورانی شده آنگاه سالک ناظر اسرار شود و در عالم بی خبری از حقیقت هر چیز خبردار» (قآنی، ۱۳۳۸: ۱۵۳).

۵-۱-۸. عفو و گذشت

چهار حکایت به عفو و گذشت خداوند نسبت به بندگان خود یا عفو عرفا و بزرگان و پادشاهان در حق اسیران و گناهکاران اختصاص یافته است. فرهنگ عفو عقوبت مورد تأکید قرآن کریم است؛ خداوند در سوره آل عمران، آیه ۱۳۴ می فرماید: «وَالكَافِرِينَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ مردم‌داری و شفقت بر خلق خدا برای سوق دادن آن‌ها به سوی کمال و ترغیب به خداآوری و خداجویی در آیه‌ی مزبور مطرح شده است. قآنی نیز با تأثیرپذیری از قرآن در حکایت ذیل، خواننده را متوجه عفو و مهربانی خداوند می‌کند:

«عمرو لیث صفار را غلامی بود. در حالت مستی امیر را دشنام داد. امیر به زندانش فرستاد. به هوش آمد به عقوبتش فرمان داد. غلام گفت ای امیر من بد کردم در حالتی که بیهوش بودم. تو در حالتی که هوش داری بد مکن. بدین سخن از عقوبتش درگذشت و به انعامی وافر و خلعتی فاخر خرسند کرد.

مست عشق ار کند هزار خطا چشم پوشد خدای غفارش
شرم دار از خدا که شناسی کمتر از عمرو لیث صفارش»
(قآنی، ۱۳۳۸: ۹۱)

۵-۱-۹. رزق مقسوم

در یک حکایت به رزق مقسوم پرداخته شده است هرچند در خلال دیگر حکایت‌ها

نیز بر رزق مقسوم تأکید شده است؛ در فرهنگ اسلامی بر روزی و رزق مقدر تأکید شده است؛ خداوند در بسیاری از آیات قرآن خود را رازق و روزی رسان معرفی نموده است و روزی بی حساب دادن، ویژگی خاص اوست. به عنوان مثال، خداوند در سوره الجاثیه آیه ۱۶ می‌فرماید: «وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ». عنصر المعالی درباره رزق مقسوم می‌نویسد: «هر آن روزی که قسمت توست آن خود بی‌گمان به تو رسد» (عنصر المعالی، ۱۳۹۰: ۱۰۴). تأکید بر رزق مقسوم در واقع نکوهش حرص و طمع زیاد است؛ سعدی نیز بر همین نکته تأکید می‌کند: «دو چیز مُحالِ عقل است: خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم» (سعدی، ۱۳۸۴: ۱۸۲). حکیم قآنی در نمونه ذیل همین نکته را مورد تأکید قرار می‌دهد:

«آن که هر روزش رسد روزی ز غیب	عیب باشد گر شود راضی به عیب
گفت شخصی با علی مرتضی	کای ضمیرت آگه از سر قضا
گر کسی بندد ز هر سو راه خلق	از کجا روزیش جوید راه حلق
در جوابش گفت آن میر اجل	رزقش آید زان طرف کآید اجل»

(قآنی، ۱۳۳۸: ۶۹)

خلاصه و نتایج اخلاقی و تربیتی حکایت در ابیات پایانی بیان شده است و ما به دلیل استفاده نویسنده از زبان هزل، فقط همان را ذکر می‌کنیم:

«چه روی پیش بزرگان چه دهی عمر به باد؟	عین غبن است پی سود مزور گشتن
چون به هر روز ترا روزی مقدور رسد	زشت باشد ز پی رزق مقدر گشتن
روی و جان دهی و سود نه بینی ستم است	رفتن و دادن و با دست تهی برگشتن»

(همان: ۱۷۹)

۵-۲. مذمت صفات زشت و ناپسند

حکیم قآنی حکایت های تعلیمی خود را که در مذمت صفات زشت و ناپسند است،

در بافت جمله های خبری بیان می نماید. معنای ثانویه جملات خبری در حکایت ها و پندها تشویق و ترغیب مخاطبان در به کسب صفات نیکو و پسندیده و نکوهیدن صفات ناپسند و زشت با هدف بازدارندگی از آن هاست.

۵-۲-۱. مذمت لذات نفسانی و شهوانی

یازده مورد از حکایت ها در مذمت لذات شهوانی است. به نظر می رسد حکیم قآنی شاعر و سخن سرای اخلاق است. اگر او در خلال حکایت و گفتگوی شخصیت ها از زبان هزل استفاده می کند برای آن است که عصر او دوره فساد و نابسامانی اجتماعی است و زشت گفتن از زشتی ها با هدف ترک و نفی آن ها، توجیه پذیر است. هدف قآنی نیز بازدارندگی و نفی نفس پرستی است:

«صابر شو ای ادیب و به شهوت مده زمام
کآخر ز سرکشیت به جیحون درافکند

یوسف صفت مکن به زلیخاوشان نظر
کت در مضیق محنت افزون درافکند»

(قآنی، ۱۳۳۸: ۲۲)

از طرف دیگر «وجود بشر سه ساحت دارد: یکی ساحت امیال و اهواء و احساسات و دیگر ساحت اخلاق و ساحت مهر و معرفت و عشق و محبت و خلّت. در همه ما این هر سه ساحت هست و قوام جامعه در ظاهر بر ساحت دوم استوار است اما این ساحت وسط همواره با دو ساحت دیگر درآویخته است و با غلبه هر ساحتی بشری تازه پیدا می شود. هیچ یک از این سه ساحت بی ارتباط با دو ساحت دیگر نیست و وقتی یکی غلبه می کند دو ساحت دیگر از بین نمی رود بلکه تابع ساحت غالب می شود» (رزمجو، ۱۳۶۴: ۱۸/۲).

قآنی معتقد است تمام صفاتی که نتیجه طبع حیوانی و نفس انسانی باشد شر محض است: «هر صفتی که زاده طبع حیوانی و نتیجه طبع انسانی باشد اگر همه خیر محض باشد شر صرف است و از این مرتبه بخل را با جود و تواضع را با کبر و همچنان هر

یک از خصائل رضیه را با ردائیل نامرضیه تفاوت نیست» (قآنی، ۱۳۳۸: ۱۳۸).

وی از ساحتِ نفسانی سخن گفته، شرارتِ نفسِ زنِ نابکار و رسوا شده در قصه ذیل را سخت مذمت نموده است:

«زنی نابکار را گیسو بریده بر خری سوار کرده به بازار و برزن می گردانیدند و از هر گوشه ای چندین هزار نفر به تماشا بر وی گرد آمدند. در آن میان او را نظر بر زنی افتاد که با وی سابقه معرفتی داشت. تبسمی کرد و گفت ای خواهر توانی این نقل را نقل محافل کنی و پیرایه ای بر آن بندی تا مگر موجب رسوایی من شود؟!»

نفس را بین که با هزار گناه خویش را ز اهل حال می داند
هر چه بر وی کمال عرضه کند سر به سر را خیال می داند»
(همان: ۱۷۵)

مؤلف خردنامه در باب آگاه نمودن از متابعت نکردن هوای نفسانی می گوید: «هرگاه هوا را نصرت کرده آید و بر متابعت هوا رفته شود، تدبیر و رای برمد و خاطر از اندیشه بگریزد و چون اصابت رای نباشد، روزگار بر مراد نگردد و شغل بالا نگیرد» (یوسف بن علی، ۱۳۴۷: ۵۶).

۵-۲-۲. مذمت ریا و تظاهر

دو مورد از حکایت ها در مذمت ریا و انسان های مسلمان نما و متظاهر است. ریا و تظاهر در فرهنگ ایران قبل از اسلام ناپسند شمرده می شد اخلاق نهانی و غیر متظاهر داشتن ستوده شده است؛ در کتاب اندرز اوشنر دانا آمده است: «سه چیز مرد را بُرزشنی تر (بلند پایه تر) بُود، به خرد و خیم و هنگ (=خوی) نهانی داشتن» (اوشنر دانا، ۱۳۷۳: ۲۳). حکیم قآنی در حکایت ذیل از زبان هندوی بیمار، به تظاهر و بینش قشری و ریایی نزد همعصران خود در شیراز اشاره می کند و از سوی دیگر، معنای راستین اسلام ناب را تبیین می نماید و به نقد مسلمان نماها می پردازد و در بافت جملات خبری

مخاطبان خود را از مسلمان نمایی و تظاهرِ ربایی نهی می کند و به داشتن ایمانِ راستین تشویق می کند:

«وقتی در بلده شیراز هندویی بیمار شد و پرستاری نبود که تیمارش دارد. ناچار روزی دست در دامن مسلمانی زد که ای مرد خداپرست! گرفتم که بی دین و کافر نه آخر عرب و مسافرم؟ مگر در دیار اسلام رحم و مروّت نیست یا شریعت مسلمانی را فتوت نه؟ ندانم قانون غریب نوازی از دهر برافتاده یا خصوصاً از این شهر که اسم آن به زبان نیست و رسم این به میان و اگر اسلام را شرط مروّت دانند آن تعصّب است نه مروّت و اگر ایمان را موجب فتوّت؛ خوانند آن تقلید است نه فتوّت چه اصل مروّت آن است که شرقی از غربی ندانند و مؤمن را از کافر حربی و غریب را از بومی شناسند و زنگی را از رومی» (قآنی، ۱۳۳۸: ۹۸).

۵-۲-۳. مذمت نادانی و حماقت

بسامد این گونه از حکایت ها بیست و سه نمونه است. در میان نکوهش صفات ناپسند، مذمت نادانی و حماقت از دیگر صفات ناپسند بیشتر است. می توان گفت نادانی و حماقت ریشه تمام صفات زشت و ناپسند در انسان است و به همین سبب، هدف و رویکرد ادبیّاتِ تعلیمی مبارزه با جهل و نادانی است؛ چنان که در اغلب آثار تعلیمی نادانی و حماقت نکوهش شده، خرد و دانایی ستایش شده است. گویا حکیم قآنی کاملاً به این موضوع اشراف داشته است و حکایت های بیشتری را در مذمت نادانی و جهل نوشته است. می توان گفت سابقه مذمت جهل و نادانی به ستایش خرد و دانش در فرهنگ تلفیقی و ارزشمند ایرانی - اسلامی باز می گردد؛ خداوند در سوره زُمر، آیه ۹، وجه تمایز انسان ها را در دانایی می داند: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ». امیرالمومنین علی (ع) نیز می فرماید: «هرگاه خدا بخواهد بنده ای را خوار کند، دانش را از او دور سازد» (نهج البلاغه، ۱۳۸۰: ۶۹۹). در فرهنگ ایران قبل از اسلام

خرد جایگاه ویژه‌ای داشته است. مؤلف مینوی خرد می‌نویسد: «آفریدگار بسیار نیک این مخلوقات را به خرد آفرید و آنان را به خرد نگاه می‌دارد و به سبب افزار(قدرت) خرد که سودبخش‌ترین است، آنان را پایدار و بی‌دشمن، به جاودانگی همیشگی، از آن خود کند» (مینوی خرد، ۱۳۳۶: ۲-۳). مؤلف خردنامه نیز معتقد است: «غایت بزرگی و شرف در دنیا و آخرت، خرد و دانش است» (یوسف بن علی، ۱۳۴۷: ۲).

حکیم قآنی نیز همسو با آثار تعلیمی بزرگ در ادب فارسی، خفت و بی‌قدری انسان را در نادانی و حماقت او می‌داند و مخاطب خود را به دانایی و خردمندی تشویق می‌کند: «هنوزم به یاد اندر است که وقتی در مشهد رضا علیه آلاف التحیه و الثنا از احمقان حکایتی چند می‌گفتم و می‌شنفتم. یکی حکایت کرد که شخصی ده تخم ماکیان به دامن داشت. احمقی را گفت: اگر گفتمی چه در دامن دارم، تخم‌ها از آن تو و اگر گویی چند است، هر ده از آن تو. گفت: ای برادر، خدا نیستم که از غیب خبر دهم. نشانی بگو باشد که بگویم. گفت چند چیز زرد است در میان چند چیز سفید. گفت: دانستم گزر است در میان ترب. چندان از این حکایت خندان شدیم که امکان سخن گفتن نماند. مرا این دو بیت بدیهه اتفاق افتاد:

زهی احمق که از فرط حماقت سواد چشم را شناسد از سرب
عجب گر خویش را شناسد از غیر چو تخم ماکیان شناسد از ترب

قضا را یکی از امرای خراسان حاضر بود. متحیرانه گفت عاقبت معلوم شد که چه در دامن داشت؟ عزیزی گفت آری معلوم شد. تخم ماکیان بود. این بگفت و اهل مجلس بیش از پیش بخندیدند و هر که را بر آن انکار بود بر صدقش اقرار کرد. من در آن حال این بیت گفتم:

احمق اگر از تخمه کیان باشد بی‌قدرتر از تخم ماکیان باشد»

(قآنی، ۱۳۳۸: ۴۹)

مؤلف قابوس نامه نیز شرف و ادب را در عقل و خردمندی انسان می داند نه به اصل و نسب وی: «گوهر تن از گوهر اصل بهتر است چنان که گفته اند الشرف بالعقل و الادب لا بالأصل و النسب» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۲۷).

و نیز حکایت دیگر: «ابلهی به راهی می رفت. آینه ای یافت. برداشت عکس خود را در آن دید. بر زمین گذاشت که مرا عفو کنید ندانستم از شما است.

هر احمقی که آینه ای افتدش به دست جز عکس حمق خویش نبیند در آینه
وین طرفه تر که بیند چون عکس خویشتن او را مثال غیر شناسد هر آینه»

(قآنی، ۱۳۳۸: ۱۱۱-۱۱۰)

۵-۲-۴. مذمت تغافل از معاد

بسامد این گونه مواعظ حکیم قآنی در پریشان دو مورد است. در واقع حکیم با مذمت کردن، سعی در تشویق به سوی کمال و رفع نقایص اخلاقی و تربیتی در آدمی دارد. در حکایت ذیل، قآنی با مذمت کردن تغافل از معاد و جهنم توصیه می کند تا خواننده به سوی کمالات اخلاقی و تربیتی گام بردارد:

«ابن سماک هارون عباسی را گفت که حق جل و علا در قرآن عزیز فرماید جنه عرضها كعرض السموات و الارض. از آن بترس که تو را در جایی بدین فراخی موضع قدمی نباشد.

جهان ز حوصله آرزو فراخ تر است ولیک با تو بود تنگ تر ز چشم بخیل
ترا که خوشه خرما به دست می نرسد به غیر خار چه قسمت همی یری ز نخیل»

(همان: ۸۹-۸۸)

۵-۲-۵. مذمت بخل و امساک

سه مورد از حکایت ها به مذمت بخل و عاقبت ناپسند آن اختصاص داده شده است. مؤلف خردنامه در توصیف بخیل می گوید: «از بزرگی پرسیدند که بخیل کیست؟ پاسخ

داد آن که هر چه نفقات کند پندارد که ناچیز کرده است و آنچه نگه دارد پندارد که بماند و خویشتن را بدان شرفی شناسد» (یوسف بن علی، ۱۳۴۷: ۲۰). همچنین به اعتقاد وی دوستِ بخیل، شایسته اعتماد کردن نیست: «هرکه را دوستی بخیل بُود با نعمت، روا نبود که بر وی اعتماد کرده آید» (همان: ۵۲).

در نمونه های ذیل قآنی با هدف مذمتِ بُخل و امساک و ضمن ساخت معنایی دوگانه حکایت ها به تحسین احسان و بخشش می پردازد:

«توانگری مالش بی نهایت بود و بُخلش به غایت. چندان که نصیحتش گفتند که وبالت بماند و مالت نماند، شئامت لآمتش بیشتر شد و علامت ندامتش کمتر.

بخیل چون زر قلب است و پند چون آتش نه زر قلب از آتش سیاه تر گردد
ز حرص مال بخیل مگو به ترک مآل از آن بترس که روزیت بخت برگردد»
(قآنی، ۱۳۳۸: ۳۴)

و نیز: «مرا هیچ چیز چنان زشت نیامد و از هیچ چیز چنان عبرت نگرفتم که وقتی خواجه بخیلی را بر سر سفره فقیری یافتم که به رغبت تمام لقمه های گران برمی گرفت و بی زحمت خاییدن فرو می برد. چنانم به خاطر است که فقیر لقمه ای بیش نخورده بود که بخیل سفره را خالی کرده و حالی بی هیچ اعتذاری برخاست و برفت. لختی نگذشت که غوغای عظیم استماع رفت. پس از تحقیق معلوم شد که پسر بخیل، بینوایی را به عمد کشته و حکم به دیت رفته، بخیل را به تقاضا گرفته اند. نیک چون گل شکفتم و گفتم الحمدالله بر سر هر لقمه بینوایی که بر گلوی بخیلی رود دیت خونی نوشته اند.

مال مسکینان به حکم کردگار خون شود ناچار در کام بخیل
هم بدان صورت که از فرمان حق در گلوی قوم قبطی آب نیل»
(قآنی، ۱۳۳۸: ۱۷۰-۱۶۹)

۵-۲-۶. مذمت حرص و آز

پنج حکایت در مذمت حرص و آز است. امیر المومنین علی (ع) می فرمایند: «طمع ورزی، بردگیِ همیشگی است» (نهج البلاغه، ۱۳۸۰: ۶۶۷). مؤلف مینوی خرد، در نکوهش آز و طمع و برحذر داشتن از آن می گوید: «به آز متمایل مباش تا دیو آز تو را نفریبد و چیزهای گیتی برای تو بی مزه و چیزهای مینو تباہ نشود» (مینوی خرد، ۱۳۶۴: ۷). مؤلف خردنامه نیز حرص را مایه بی آبرویی و بی مایگی و تباہ کننده دین و خرد و قناعت می داند: «حرص آبِ مردم ببرد و قیمت وی بکاهد و در نصیب او هیچ زیادت نکند و خرد را کهن گرداند و دین را تباہ دارد و روی قناعت بخراشد» (یوسف بن علی، ۱۳۴۷: ۸۶).

مولانا در مثنوی در نکوشِ حرص و تحسینِ قناعت معتقد است:

«گر بریزی بحر را در کوزه ای چند گنجد قسمتِ یک روزه ای
کوزه چشم حریصان پُر نشد تا صدف قانع نشد پُر دُر نشد»
(مولوی، ۱۳۷۱: ۱۳/۱)

حکیم قآنی نیز حرص و طمع را در آدمی را نکوهش می کند و آدمی را به وارستگی، قناعت و بی آزاری فرا می خواند:

«پادشاهی کیسه طمع دوخته و انبان حرص از شهوت ظالمان اندوخته. بدین سبب جانب مظلومان نگرفتی و نصیحت ناصحان نپذیرفتی.

که را که زیبق حرص و طمع بود در گوش علاج می نکند پند مرد دانشمند
حکیم گفت علاج حسود طامع را مگر به بند کنی ورنه سود ندهد پند
آورده اند که بسی بر نیامد که اعیان مملکت در اتلافش پیمان محبت بستند و پیمان
عمرش به سنگ خصومت شکستند.

هدیه ظالم ار ستاند شاه دانش و چشم و گوش خیره شود

داد مظلوم را بگير از او صبح عمرش چو شام تيره شود»
(قائنی، ۱۳۳۸: ۱۱۰)

۵-۲-۷. مذمت ظلم و ستم

دو مورد از حکایت‌ها درباره مذمت ظلم و ستم است. حکیم قائنی در مذمت جور و ستم و بیان عاقبت نامحمود آن می‌نویسد: «پادشاه باید هیچ حکمی جز عدالت نفرماید که الملك ببقی مع الکفر و لا ببقی مع الظلم و من گفته ام هر آتشی به نفس باد تیزتر گردد مگر آتش ظلم که به باد نفسِ مظلوم خاموش شود» (همان: ۱۹۲). قائنی با شجاعت پادشاه و ابنای ملوک را در پند آشکار خود از جور و ستم بر خلق خدا برحذر داشته است. مؤلف خردنامه نیز قبل از قائنی، ظلم و ستم را ریشه زوال ملک دانسته، معتقد است: «هر آن پادشاهی که دست بیداد برگشاید و بر خلق خدای درِ عدل ببندد پادشاهی او نظام نپذیرد و زمانه او تباه گردد و از عمر برخوردار نیابد و زوال ملک او زود بُود» (یوسف بن علی، ۱۳۴۷: ۱۳).

دو نمونه برای بیان مذمت و پایان ناپسند ظلم و ستم و از طرفی دیگر تحسین عدالت و احسان ذکر می‌گردد:

«دوستی شکایت به من آورد که فلان عامل دام جور نهاده و داد بیداد داده. گفتم شکر کن که چون جورش به غایت رسد دورش به نهایت رسد. چه عادت دنیای دنی آن است که هر سودش را خسرانی است و هر کمالش را نقصانی.

خویش را سوخت از نکوبینی هر که از ظلم آتش افروزد
دیده ای کآتش از چنار جهد همه پیوند خویشتن سوزد

و لاشک چندان که در قیامت مظلوم را مثبت و اجر است ظالم را عقوبت و زجر است و حکیمان گفته اند هر غلبه ای موجب نجات است مگر غلبه در ظلم که باعث هلاکت است... القصه بسی برنیامد که عامل معزول شد و کسان حاکم به مصادرتش

مبادرت جستند و چندان رنجه داشتند و شکنجه کردند که چراغ عمرش بمرد و آتش ظلمش فرونشست» (قآنی، ۱۳۳۸: ۵۵-۵۴).

پیش از آن کت مرگ بر بندد نفس	«ظالما زین ظلم کردن شرم دار
هم روا باشد ستم کردن به کس	گر ستم بر خویشان داری روا
از تو در سلطان گریزد یا عس	ظلم چندان کن که روزی دادخواه
کش نباشد جز خدا فریاد رس»	ظلم بر مظلوم میسند آن قدر

(همان: ۹۹-۹۸)

۵-۲-۸. مذمت ناامیدی و ملالت

یک حکایت در مذمت ناامیدی و ملالت آمده است. ناامیدی در روحیه هر انسانی تأثیر منفی دارد؛ خداوند در قرآن انسان ها را از ناامیدی بر حذر می دارد و در سوره زمر، آیه ۵۳ می فرماید: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ». حتی در آیه ۵۶ سوره الحجر ناامیدی را با گمراهی یکی می داند: «وَمَنْ يَقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ». مؤلف کتاب اندرز اوشنر دانا نیز در تحسین امید به خداوند می گوید: «فرخ آن تن که بزرگ یزدان را آفرین و سپاس کرده است و امید به هر مزد خدای دارد» (اوشنر دانا، ۱۳۷۳: ۴۳). قآنی نیز در حکایت ذیل در گفتگوی دوسویه شیخ با مرد ناامید، ناامیدی و ملالت را نکوهش می کند و مخاطب را به امیدواری تشویق می نماید:

«یکی از مشایخ با مردی گفت روزت چگونه می گذرد؟ گفت بسیار بد. گفت شکر کن که اگر بد هم نمی گذشت چه می کردی؟»

چند گویی که نگذرد فردا	گر بود راست چون گذشت امروز
زانچه پیش آیدت ملول مشو	تا شوی بر مراد خود فیروز»

(قآنی، ۱۳۳۸: ۷۹)

۵-۲-۹. مذمت کبر و خودبینی

یک حکایت در پریشان در مذمت کبر و خودپرستی و خودبینی آمده است. مؤلف کتاب اندرز اوشنر دانا در مذمت انسان های خودبین و ستیزه کار می گوید: «دو کسند آنها را دشمن از آن چه سزد بُود (=هست). یکی مینتار مرد (=خود اندیش) که خویشان برتر از پایه خویش اندیشه دارد و یکی ستیزه کار مرد که به هر چیز ستیزد» (اوشنر دانا، ۱۳۷۳: ۱۷). در عرفان اسلامی خودبینی و خودپسندی نکوهش شده است و سدّی بزرگ و سخت در راه رسیدن به خداوند شمرده شده است؛ عطار به نقل از بایزید می گوید: «بر میان خود از غرور و عشوه و اعتماد بر طاعت و عمل خود پسندیدن، زناری دیدم. پنج سال جهد کردم تا آن زنار بریده شد. اسلام تازه آوردم» (عطار، ۱۳۷۰: ۱۶۵). قآنی در حکایت ذیل، کبر و خودبینی توانگران را نکوهش و به جای آن، قناعت و صبر درویشان را توصیه می کند:

«دیوجانس کلبی را که مقدم یونان بود اسکندر طلب کرد. عذر خواست و پیغام فرستاد که تو را کبر و مناعت است و مرا صبر و قناعت. تا آنها با توست نزد من نیایی و تا اینها با من است پیش تو نیام.»

درویش قناعتگر و سلطان توانگر	پیوند نیابند به صد کاسه سر یشم
هر کس که تند تار طمع پیش و پس خویش	خود دشمن خویش آید چون کرم بریشم
	(قآنی، ۱۳۳۸: ۸۸)

حافظ نیز قبل از حکیم قآنی، با شیوه رندی و عشق و مستی خاص خود، خودپرستی را نکوهش و خودشکنی را توصیه می نموده است:

«گر جان به تن بینی، مشغول کار او شو	هر قبله ای که بینی، بهتر ز خود پرستی
تا فضل و عقل بینی، بسی معرفت نشینی	یک نکته ات بگویم: خود را مبین که رستی»
	(استعلامی، ۱۳۸۸: ۲/ ۱۱۱۹).

به طور کلی نتایج بررسی را می توان در جداول زیر مشاهده نمود:

بسامد واژگان تعلیمی

الف) بسامد آموزه های تعلیمی در نکوهش صفات ناپسند

آموزه تعلیمی	بسامد	درصد
مذمت نادانی و حماقت	۲۳ نمونه	۲۶/۱۳٪
مذمت لذات نفسانی	۱۱ نمونه	۱۲/۵٪
مذمت حرص و آز	۵ نمونه	۵/۶۸٪
مذمت بخل و امساک	۳ نمونه	۳/۴٪
مذمت تغافل از معاد	۲ نمونه	۲/۲۷٪
مذمت ریا و تظاهر	۲ نمونه	۲/۲۷٪
مذمت ظلم و ستم	۲ نمونه	۲/۲۷٪
مذمت ناامیدی و ملالت	۱ نمونه	۱/۱۴٪
مذمت کبر و خودبینی	۱ نمونه	۱/۱۴٪
تعداد کل	۵۰ نمونه	۵۶/۸۲٪

ب) بسامد آموزه های تعلیمی در صفات پسندیده

آموزه تعلیمی	بسامد	درصد
معرفت شناسی عرفانی	مقدمه+۲۱ نمونه	۲۳/۸۶٪
قناعت و درویشی	۵ نمونه	۵/۶۸٪
عفو عقوبت	۴ نمونه	۴/۵۴٪
کم خوردن	۲ نمونه	۲/۲۷٪
ملاطفت و بخشش	۲ نمونه	۲/۲۷٪
خاموشی و تسامح	۱ نمونه	۱/۱۴٪
طاعت در جوانی	۱ نمونه	۱/۱۴٪
عدل و احسان	۱ نمونه	۱/۱۴٪
رزق مقسوم	۱ نمونه	۱/۱۴٪
تعداد کل	۳۸ نمونه	۴۳/۱۸٪

نتیجه

قآنی در نگارش پریشان هدفی جز آموختن مفاهیم تعلیمی و اخلاقی و حکمی و اندرزی نداشته است. از مجموع ۱۲۱ حکایت پریشان ۸۸ حکایت در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته است و از بررسی باقی حکایت ها به سبب بعضی از سخنان هزل آمیز خودداری شده است. از مجموع ۸۸ حکایت مورد پژوهش ۵۰ حکایت یعنی ۵۶/۸۲٪ حکایت ها در نکوهش صفات ناپسند و ۳۸ حکایت یعنی ۴۳/۱۸٪ در تعلیم صفات پسندیده است. از ۵۰ حکایتی که در نکوهش صفات ناپسند است، مذمت نادانی و حماقت با ۲۳ حکایت و ۲۶/۱۳٪، مذمت لذات نفسانی با ۱۱ مورد و ۱۲/۵٪، مذمت حرص و آز با ۵ مورد و ۵/۶۸٪، مذمت بخل و امساک با ۳ مورد و ۳/۴٪، مذمت غفلت از معاد، ریا و تظاهر و ظلم و ستم هر کدام با ۲ مورد و ۲/۲۷٪، مذمت ناامیدی و کبر و خودبینی هر کدام با یک مورد و ۱/۱۴٪ به ترتیب بیشترین و کمترین کاربرد را داشته اند.

در بخش تعلیم صفات پسندیده، معرفت شناسی با ۲۱ مورد و ۲۳/۸۶٪، قناعت و درویشی با ۵ مورد و ۵/۶۸٪، عفو عقوبت با ۴ مورد و ۴/۵۴٪، کم خوردن و ملاحظت و بخشش هر کدام با ۲ مورد و ۲/۲۷٪، عدل و احسان، خاموشی، طاعت در جوانی و رزق مقسوم هر کدام با یک مورد و ۱/۱۴٪ به ترتیب بیشترین و کمترین کاربرد را داشته اند.

یافته های پژوهش نشان می دهد میان بسامد بعضی از حکایت هایی که درباره نکوهش صفات ناپسند آمده با بعضی از حکایاتی که در تعلیم صفات پسندیده آمده رابطه معناداری وجود دارد. به عنوان مثال میان حکایات مذمت نادانی و حماقت و حکایات معرفت شناسی رابطه تنگاتنگی وجود دارد. حکایاتی که در مذمت حرص و آز است با حکایات قناعت و درویشی برابر است؛ بدین ترتیب می توان نتیجه گرفت نادانی و حماقت صفت رذیله ای است که حرص و آز از آن به وجود می آید و قناعت و درویشی زاده معرفت است.

منابع

- ۱- قرآن مجید. (۱۳۸۷). ترجمه ناصر مکارم شیرازی. تهران: أسوه.
- ۲- نهج البلاغه. (۱۳۸۰). ترجمه محمد دشتی. تهران: انتشارات زهد.
- ۳- آراین پور، یحیی. (۱۳۵۱). از صبا تا نیما. تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی.
- ۴- استعلامی، محمد. (۱۳۸۸). درس حافظ. تهران: سخن.
- ۵- انوشه، حسن. (۱۳۸۱). فرهنگنامه ادب فارسی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۶- اوشنر دانا. (۱۳۷۳). اندرز اوشنر دانا. ترجمه ابراهیم میرزای ناظر. تهران: هیرمند.
- ۷- باقری، مهری. (۱۳۸۲). تاریخ زبان فارسی. تهران: نشر نو.
- ۸- بهار، محمدتقی. (۱۳۵۵). سبک شناسی؛ تاریخ تطور نثر فارسی. تهران: امیرکبیر.
- ۹- حمید الدین بلخی، عمر بن محمود. (۱۳۸۹). مقامات حمیدی. تصحیح رضا انزابی نژاد. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۰- رزمجو، حسین. (۱۳۶۴). ذکر جمیل سعدی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۱۱- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۹۰). انواع نثر فارسی. تهران: سمت.
- ۱۲- سعدی، مصلح الدین عبدالله. (۱۳۸۴). گلستان سعدی. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
- ۱۳- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۲). سبک شناسی نثر. تهران: میترا.
- ۱۴- ----- (۱۳۸۳). انواع ادبی. تهران: فردوس.
- ۱۵- عطّار نیشابوری، فرید الدین. (۱۳۷۰). تذکره الأولیاء. تصحیح محمد استعلامی. تهران: زوآر.

- ۱۶- عنصر المعالی، کیکاوس بن اسکندر. (۱۳۹۰). قابوس نامه. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۷- قانّی، حبیب الله بن محمد علی. (۱۳۳۸). پریشان حکیم قانّی شیرازی. تصحیح اسماعیل اشرف. شیراز: چاپ موسوی شیراز، کتابفروشی محمدی
- ۱۸- ----- (۱۳۸۷). دیوان کامل حکیم قانّی شیرازی. تصحیح: مجید شفق. تهران: سنایی.
- ۱۹- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۷۱). مثنوی معنوی. تصحیح رینولد نیکلسن. تهران: انتشارات نگاه و نشر علم.
- ۲۰- مینوی خرد. (۱۳۶۴). ترجمه احمد تفضلی. تهران: توس
- ۲۱- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۹۲). تاریخ زبان فارسی. تهران: نشر نو.
- ۲۲- یوسف بن علی. (۱۳۴۷). خردنامه. تصحیح ادیب برومند. تهران: انجمن آثار ملی.
- ۲۳- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۶۷). چشمه روشن. تهران: علمی.